

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

صاحب منتقى الأصول در تعلیقه بر صورت سوم کلام محقق نائینی (به تقریر أجود/نقل محقق خوئی) می‌گوید: مکلف الآن می‌داند «چیزی» بالفعل واجب است، ولی جهت وجوب آن مردّد میان نفسی و غیری است؛ نیز می‌داند که اگر وجوبش غیری باشد، ذی‌المقدمه هم در واقع فعلی است، هرچند حجت الزامش به او نرسیده است. نمونه روشن، نذر مردّد میان وضوء و صلاة است: اگر متعلق نذر وضوء باشد، وجوب نفسی وضوء ثابت است؛ و اگر متعلق نذر صلاة باشد، وضوء واجب غیری صلاة منذوره است و وجوب صلاة در واقع فعلی است، اما «بیان» آن به مکلف واصل نشده. به نظر محقق نائینی، باید وضوء را اتیان کرد و نسبت به اجزاء و شرائط غیر از وضوء در صلاة، برائت جاری است؛ زیرا ترک وضوء قطعاً منشأ استحقاق عقاب است: یا مباشرتاً (بر تقدیر نفسیت) یا بالتسبیب (بر تقدیر غیریت و ترک صلاة)، در حالی که ترک صلاة از ناحیه‌های دیگر—به سبب عدم وصول حجت—معلوم العقاب نیست. این همان «انحلال حکمی» است: علم اجمالی به «نفسیت وضوء یا نفسیت صلاة» در مقام تنجیز به «علم تفصیلی به لزوم وضوء» و «شک بدوی در نفسیت صلاة» تحلیل می‌شود؛ در طرف وضوء اصلاً اصل مؤمن راه ندارد، پس برائت در طرف صلاة بی معارض جریان می‌یابد. محقق خوئی نیز بر همین مبنا، قوام منجزیت علم اجمالی را به «تعارض اصول در اطراف» می‌داند و چون در وضوء اصلی جاری نیست، انحلال حکمی را می‌پذیرد. نقد صاحب منتقی: چون وجوب غیري بما هو غیري مجرای برائت نیست، موضوع برائت تنها «نفسیت» است؛ در نتیجه دو برائت بالفعل شکل می‌گیرد (نفي نفسیت وضوء/نفي نفسیت صلاة) و با هم تعارض می‌کنند؛ پس علم اجمالی ساقط از تنجیز نمی‌شود و انحلال ادعایی تمام نیست. استثناء: اگر مبنای نائینی در «تعلق امر نفسی ضمنی به شروط همچون اجزاء» پذیرفته شود، نفسیت وضوء—استقلالاً یا ضمناً—بر هر تقدیر معلوم می‌شود؛ برائت در وضوء راه ندارد و برائت نفسیت صلاة بی معارض جاری، و انحلال حکمی درست خواهد بود. به نظر ما در مقابل، طرف‌سازی صلاة در این صورت ناصواب است و محل علم اجمالی صرفاً «نفسی/غیری همان وجوب معلوم» می‌باشد.

نفي دخالت صلاة در اطراف علم اجمالی در صورت ثالثه و ابطال دعوی انحلال

تحریر اشکال: در صورت ثالثه، علم ما معطوف به «اصل وجوب یک شیء معین» (مانند وضوء) است و تردید صرفاً میان «نفسیت/غیریت» همان وجوب دور می‌زند. بر این مبنا، قرار دادن «صلاة» در عداد اطراف علم اجمالی، وجهی ندارد؛ زیرا اطراف حقیقی علم در این صورت، دو حیث یک وجوب معلوم است (نفسی/غیری)، نه دو تکلیف مستقل (وضوء/صلاة). بنابراین، مبنای تحلیل مشهور «انحلال به علم تفصیلی و شک بدوی» که متفرع بر طرف‌سازی صلاة است، از اساس موضوعاً منتفی است.

بیان صناعی اشکال

تحدید طرفین علم اجمالی: در دو صورت پیشین، وجوب صلاة مستقلاً محرز بود؛ لذا «وضوء/تقیید» به درستی در عرض «صلاة» قرار گرفت. اما در صورت ثالثه، اصل وجوب وضوء معلوم است و شک فقط در کیفیت آن (نفسی/غیری) است. از این رو، صلاة اساساً طرف علم اجمالی این صورت نیست تا «انحلال» بر محور وضوء/صلاة ساخته شود.

صورت‌بندی شک در فعلیتِ صلاة: اگر وجوبِ صلاة فعلی نباشد، تردید نسبت به آن بی‌اثر است و مجالی برای علم اجمالی نمی‌آورد. اگر شک در «فعلیتِ وجوبِ صلاة» باشد، این شک از آغاز «بدوی» است و هیچ‌گاه به‌عنوانِ طرفِ علم اجمالی در کنار «وجوبِ معلومِ وضوء» نمی‌نشیند تا پس از آن ادعای انحلال کنیم. پس در هیچ‌یک از دو فرض، صلاة طرفِ علم اجمالی محلّ بحث نیست.

عدم ترتیب کشفِ این از «احتمالِ غیریتِ وضوء» به «وجوبِ نفسیِ صلاة»: موضوعِ صورتِ ثالثه، تردید میان «نفسیت/غیریت» وجوبِ وضوء است. اگر غیریتِ وضوء مفروضاً بالفعل و یقینی ثابت شود، آنگاه «تقییدِ صلاة» و به‌تبع، فعلیتِ وجوبِ صلاة، بالتبع کشف می‌شود. ولی در مقام ما، تنها «احتمالِ غیریت» داریم، نه اثباتِ آن. و «احتمالِ غیریت» - بما هو احتمال - قدرتِ کشف از «وجوبِ نفسیِ صلاة» ندارد. بنابراین، تردید در وجوبِ صلاة از همان آغاز «شک بدوی» است و بنا بر آن، ترکیبِ «علمِ تفصیلی (در وضوء) و شک بدوی (در صلاة)» خروجیِ انحلال نیست، بلکه همان صورتِ اولیه و غیر قابلِ انحلالِ علم است.

قاعده مجاری اصول: اصل در «اصلِ تکلیف» نه در «کیفیاتِ وجوب»

برائتِ ناظر به «اصلِ تکلیفِ مجعول» است، نه به «کیفیاتِ جعلیِ وجوب» (نفسی/غیری). لذا نه نفسیت را نفی می‌کند و نه غیریت را. به‌علاوه، بنابر مبنای صاحبِ منتقی، «وجوبِ غیریِ مترشّع» مجرای برائت نیست؛ و در مقام ما نیز که اصلِ وجوبِ وضوء معلوم است، موضوعِ برائت نسبت به وضوء منتفی است. نتیجه آن‌که اگر اماره یا بیانی بر فعلیتِ ذی‌المقدمه (صلاة) در دست نیست، برائت در همان ذی جاری می‌شود، نه در مقدمه معلوم‌الوجوب.

شرطِ تنجیز در علم اجمالی: تنجیزِ علم اجمالی فرع بر آن است که هر دو طرفِ علم، «الزامِ فعلی» داشته باشند تا ترخیصِ دوطرفه ملازم با مخالفة قطعیة عملیة شود. در صورتِ ثالثه، صلاة - بنابر فرض عدمِ فعلیت - از آغاز، خارج از اطراف است. و اگر فعلیتِ صلاة مفروض باشد، باز هم صلاة طرفِ علم «نفسی/غیریِ وضوء» نیست؛ بلکه موضوع به صورتِ پیشین (فعلیتِ ذی) برمی‌گردد که ساختارِ جداگانه‌ای دارد.

نفسی‌بودن یا غیری‌بودن، به‌خودی‌خود مساوقِ فعلیت/عدمِ فعلیت نیست. بنابر مبنای جعلِ استقلالی در غیریات (نه صرف ترشّع)، ممکن است وجوبِ غیری نیز از حیثِ جعل، فعلی باشد. در این صورت، نمی‌توان فعلیتِ وجوبِ مقدمه را مطلقاً بر فعلیتِ ذی متوقف دانست؛ مگر آن‌که غیریت را ارشادی و غیر تأسیسی فرض کنیم. بنابراین، چیدمانِ تعارضِ «برائت از نفسیتِ وضوء/برائت از نفسیتِ صلاة» بر پایه «طرف‌سازیِ صلاة» و خلطِ مقامِ فعلیت با کیفیاتِ جعلی، مخدوش است.

نتیجه: در صورتِ ثالثه، صلاة در هیچ‌یک از دو فرض (فعلی/غیر فعلی) طرفِ علم اجمالی نیست. پس مبنای «انحلال» به معنای تحلیلِ علم اجمالی به «علمِ تفصیلی و شک بدوی»، موضوعاً منتفی است. تکلیفِ امتثالی روشن است: «معلوم‌الوجوب» (وضوء/ختان) باید امتثال شود؛ و برائت تنها در تکالیفِ مستقلِ فاقدِ فعلیت (مانند صلاة مشکوک‌الفعلیة) جریان می‌یابد. قیاس این مقام با بابِ اقلّ و اکثر ناتمام است؛ زیرا در آن‌جا «اقلّ» معلومٌ بالتفصیل و «اکثر» مجرای برائت است، اما در این‌جا، ساختنِ طرفِ دوم (صلاة) برای علم اجمالی از اساس بی‌وجه است و دعوای انحلال بر چنین ابتنایی استوار نیست.

همین منطق در مثالِ ختان نیز جاری است. اگر شارعِ اصلِ وجوبِ ختان را ثابت کرده و تنها در نفسی/غیری بودن آن شک داریم، با فرضِ ثبوتِ اصلِ وجوب، امتثال لازم است. اگر ذی (مانند حج) فعلی نباشد (در صورتِ عدمِ استطاعت)، روشن است که ختان به‌عنوانِ معلوم‌الوجوب منجز است و نسبت به حج، برائت جاری می‌شود. و اگر «فعلیتِ احتمالی» برای ذی فرض شود، چنین احتمالی رافعِ احتمالِ عقاب نیست؛ بر مبنای رسائل و کفایه، تا «مؤمن از عقاب» در کار نباشد، تنجّز باقی است و مؤمن هنگامی حاصل می‌شود که اصلِ مؤمن جاری گردد و عقاب را دفع کند. حدیث «رفع ما لا يعلمون» نیز جایی

مجرای برائت است که اصلِ تکلیف محرز نباشد؛ حال آن‌که در ما نحن فیه، اصلِ وجوب (ختان/وضوء) ثابت و «بیان» بر آن قائم است. پس نه برائت شرعی و نه برائت عقلی جریان دارد؛ مؤمنی حاصل نمی‌شود و نتیجه امتثال واجب معلوم است.

تقریب محقق خوئی: ضرورتِ مثالِ دقیق‌تر برای صورتِ ثالثه

آقای خوئی تذکر می‌دهد محقق نائینی برای صورتِ ثالثه باید مثالِ مناسب‌تری بیاورد. اگر «واجبِ دیگر» فعلی نباشد، مثالِ زنِ حائض مناسب است: در حق او وجوبِ صلاة فعلیت ندارد، و اگر وجوبِ وضوء مردد میانِ نفسی/غیری باشد، شکی نیست که برائت (نسبت به وجوبِ نفسی وضوء) مانند مثالِ ختان جاری است؛ چون بر تقدیرِ غیریت، تکلیفِ فعلی اصلاً شکل نمی‌گیرد. اما برای فرضی که «واجبِ دیگر» فعلی است، مثالِ نذر را پیشنهاد می‌کند: مکلف نذر کرده و نمی‌داند متعلقِ نذر «وضوء» است یا «صلاة». این‌جا دو شبهه داریم: 1- تردید در متعلقِ نذر (وضوء/صلاة)؛ 2- بر تقدیرِ تعلقِ نذر به وضوء، تردید در نفسی/غیری بودنِ وجوبِ وضوء.

تحلیل آقای خوئی: نسبت به وضوء، «استحقاقِ العقاب علی جمیع التقادیر» ثابت است: اگر وضوء نفسی باشد، ترکِ آن مستقلاً مستوجبِ عقاب است؛ و اگر غیری باشد، ترکِ آن به ترکِ صلاة منذورهِ منتهی شده و عقاب می‌آورد. پس «أصالة البراءة» در وضوء مجراً ندارد. باقی می‌ماند «أصالة البراءة از وجوبِ نفسی صلاة» که «بلا معارض» جاری است؛ زیرا در طرفِ وضوء، اصلاً اصلِ مؤمن راه ندارد (به سببِ معلوم‌الوجوب بودن). بر این اساس، نسبت به نفسیتِ وجوبِ صلاة به برائت رجوع می‌کنیم و نسبت به وضوء—به سببِ تنجزِ علم—هیچ اصلی جریان ندارد.

تفاوتِ صورتِ ثالثه با صورتِ اول و نقدِ معیار «انحلال» نزد سید خوئی

در صورتِ اول محقق نائینی، علمِ تفصیلی به وجوبِ وضوء و وجوبِ صلاة مفروض بود و شک در تقیدِ صلاة به وضوء؛ از این‌رو، سید خوئی «أصالة البراءة عن التقیید» را معارض با «أصالة البراءة عن نفسیة وجوبِ وضوء» دانست و احتیاط را نتیجه گرفت، برخلافِ محقق نائینی که تنها برائت از تقیید را جاری می‌کرد.

در صورتِ ثالثه، مفروض «علمِ اجمالی» است، نه علمِ تفصیلی: اصلِ وجوبِ یک چیز (وضوء) معلوم است و شک میانِ نفسیت/غیریتِ آن دور می‌زند. پرسش این است: مبنای فارق کجاست، و آیا معیارِ آقای خوئی در «انحلال حکمی» تام است؟

بیانِ تقریرِ سید خوئی و نقدِ آن

تقریرِ سید خوئی: مدعای ایشان این است که برای خروجِ یک طرف از اطرافِ علمِ اجمالی کافی است ثابت شود که آن طرف «استحقاقُ العقاب علی کلا التقدیرین» دارد؛ در مقامِ وضوء چنین است: اگر نفسی باشد، ترکِ آن عقاب مستقیم دارد؛ و اگر غیری باشد، ترکِ آن مستلزمِ ترکِ صلاة (واجبِ فعلی) و بالتسبیبِ عقاب‌آور است. پس نسبت به وضوء «وجوبٌ معلومٌ بالتفصیل» حاصل است و علمِ اجمالی «حکماً» به «علمِ تفصیلی و شک بدوی» منحل می‌شود؛ آنگاه برائت نسبت به نفسیتِ وجوبِ صلاة بلا معارض جاری می‌گردد.

اشکالِ نخست: شرطِ صناعیِ انحلال (انطباقِ معلومِ اجمالی)

ضابطه: در هر انحلال - حقیقی یا حکمی - باید «المعلومُ بالإجمال» بر یکی از الطرفین «منطبق» شود تا همان معلوم، «معلومٌ بالتفصیل» گردد و طرفِ دیگر به «شک بدوی» برگردد. نظیرِ علمِ اجمالی به نجاستِ أحد الإثنائین که پس از احرازِ نجاستِ یک ظرف، همان معلومِ اجمالی تفصیلاً بر آن منطبق می‌شود.

مناقشه: در مقامِ صرفِ ادعای «استحقاقِ العقاب علی کلا التقدیرین» نسبت به وضوء، اثباتِ «انطباقِ معلومِ اجمالی» بر وضوء نیست. هنوز احتمال می‌دهیم متعلقِ نذر صلاة باشد و اساساً وضوء متعلقِ نذر نباشد؛ پس «المعلومُ بالإجمال» (وجوبِ نفسی مردّد بین وضوء/صلاة) بالفعل بر یکی از طرفین منطبق نشده است تا گفته شود: «وضوء بالتفصیل واجب است» و طرفِ

دیگر «شک بدوی» شده. بنابراین، معیار لازم برای تحقق انحلال - حتی به نحو حکمی - حاصل نیست.

اشکال دوم: ناسازگاری در کبرای «استحقاق العقاب علی کلا التقديرین»

محقق خوئی هم‌زمان دو گزاره را می‌پذیرد: (1) برائت نسبت به وجوب نفسی صلاة جاری است (پس عقاب ترک صلاة - بما هو - «بلا بیان» است)، (2) ترک وضوء بر تقدیر غیریت موجب عقاب است (به ملاک ترک صلاة). این جمع به دقت، نقیضین را جمع می‌کند؛ زیرا اگر ترک صلاة به سبب برائت «مؤمن» است، عقاب مترتب بر ترک وضوء از ناحیه ترک صلاة نیز منتفی است. در این صورت، «استحقاق العقاب علی تقدیر الغیریة» ثابت نیست و کبرای «علی کلا التقديرین» فرو می‌ریزد. نتیجه اینکه حتی با تنزل و پذیرش کبری، خروج صلاة از اطراف و تحقق انحلال - به معنای دقیق صناعی - اثبات نمی‌شود.

به عبارت دیگر، مراد از این نقد، ارزیابی مبنای آیت‌الله خوئی در صورت ثالثه است؛ جایی که ایشان برای اثبات انحلال حکمی می‌گوید: وضوء «استحقاق العقاب علی کلا التقديرین» دارد، پس علم اجمالی حکماً به «علم تفصیلی (در وضوء) و شک بدوی (در صلاة)» منحل می‌شود و برائت از وجوب نفسی صلاة بلا معارض جاری است. این تقریر از دو جهت ناتمام می‌نماید:

اول) مناقشه در کبری «استحقاق عقاب علی کلا التقديرین» من حیث النذر: در مثال نذر - که محقق خوئی آن را برای صورت ثالثه مناسب می‌داند - دو فرض متمایز داریم: اگر نذر به وضوء تعلّق گرفته باشد، ترک وضوء مباحثراً موجب عقاب ناشی از نذر است. اگر نذر به صلاة تعلّق گرفته باشد، التزام به شروط صلاة - از جمله وضوء - از «حیث شرطیت صلاة» لازم است، نه «من ناحیه النذر». در این فرض، ترک وضوء اگر عقابی داشته باشد، از جهت ترک شرط صلاة است، نه از حیث مخالفت با نذر؛ زیرا وضوء اصلاً متعلّق نذر نبوده است.

پس ادعای «استحقاق عقاب علی کلا التقديرین من جانب النذر» خلط میان حیث نذر و حیث شرطیت است. لازمه آن که اثبات استحقاق عقاب نسبت به وضوء - به عنوان متعلّق نذر - در هر دو تقدیر، تمام نیست. بنا بر این، مبنای آقای خوئی در این مثال، بلکه نسبت به مثال محقق نائینی نیز، به دقت اسوأ حالاً و محتاج تنقیح حیثیات است.

دوم) پرسش از تفاوت صورت اولی و ثالثه در حکم به احتیاط/انحلال: در صورت اولی، دو علم تفصیلی به وجوب وضوء و وجوب صلاة مفروض بود و شک در تقييد صلاة. محقق خوئی - برخلاف محقق نائینی - تعارض «أصالة البراءة عن التقييد» با «أصالة البراءة عن نفسية وجوب وضوء» را پذیرفت و حکم به احتیاط کرد. اما در صورت ثالثه، با فرض «علم اجمالی» (نه تفصیلی)، به «انحلال» و ترک احتیاط فتوا می‌دهد. اگر مبنا این است که «العلم الإجمالي كالعلم التفصيلي مُنْجَزٌ» عند فقدان مؤمن، مقتضای صناعیت آن است که احتیاط برقرار باشد (لزوم اتیان وضوء و صلاة) مگر آن که واقعاً انحلال بر معیار صحیح احراز شود.

اشکال و جواب

ان قلت: تنجیز علم اجمالی متوقف بر تعارض اصول در اطراف است؛ اگر در یک طرف اصلاً اصل جاری نشود (مانند وضوء که «استحقاق عقاب علی کلا التقديرین» دارد)، علم اجمالی اثر ندارد و اصل طرف دیگر (برائت از وجوب صلاة) بی معارض جاری است.

قلت: اولاً، در هر انحلال - حقیقی یا حکمی - باید «المعلوم بالإجمال» بر یکی از طرفین «منطبق» شود تا همان معلوم، «معلوم بالتفصيل» گردد و طرف دیگر به «شک بدوی» بازگردد. در مقام، با صرف ادعای «استحقاق عقاب علی کلا التقديرین» نسبت به وضوء، انطباق معلوم اجمالی (وجوب نفسی مردّد بین وضوء/صلاة) بر وضوء احراز نشده است؛ زیرا هنوز احتمال می‌دهیم متعلّق نذر صلاة باشد و اساساً وضوء متعلّق نذر نبوده باشد. پس «علم تفصیلی» به وجوب وضوء - به عنوان خروجی انحلال - محصل نیست، و طرف دیگر نیز به «شک بدوی» محض بر نمی‌گردد.

ثانیاً، حتی بنا بر پذیرش کبری، جمع آن با «برائت از وجوب نفسی صلاة» خالی از تناقض نیست: اگر برائت نسبت به نفسیت وجوب صلاة مؤمن است، عقاب مترتب بر ترک وضوء از ناحیه ترک صلاة نیز—در همان حیث—منتفی است؛ زیرا عقاب تبعی فرع ثبوت عقاب اصلی است. پس عنوان «استحقاق العقاب علی تقدیر الغیریة» متزلزل می‌شود و مبنای خروج طرف و تحقق انحلال، سست می‌گردد.

نکته مبنایی: آیا واقعاً قوام تنجیز به «تعارض اصول در تمام اطراف» است؟ یا آنکه نفس علم اجمالی به الزام، عند فقدان مؤمن، برای تنجیز کفایت می‌کند—حتی اگر در یکی از اطراف رأساً مجرای اصل نباشد؛ اگر دومی پذیرفته شود، صرف عدم جریان اصل در یک طرف، تنجیز را ساقط نمی‌کند و راه عدول از احتیاط را نمی‌گشاید، مگر آنکه انحلال بر معیار «انطباق معلوم اجمالی» احراز شود.

اشکال سوم: تعیین صحیح اطراف علم در صورت ثالثه

در صورت ثالثه، علم معطوف به «وجوب معلوم» است و شک در «کیفیت وجوب» (نفسی/غیری). صلاة اساساً «طرف علم» نیست تا از تعارض برائتین نسبت به نفسیت وضوء/صلاة سخن رود. لذا ساختن «انحلال» بر مبنای خروج وضوء و جریان برائت در صلاة، مبتنی بر طرف‌سازی ناصواب برای صلاة است.

فارق مبنایی صورت سوم با صورت اول

صورت اول: علم تفصیلی به وجوب وضوء و وجوب صلاة است و شک در تقیید؛ لذا اگر تعارض برائتین (نفی تقیید/نفی نفسیت وضوء) پذیرفته شود، احتیاط نتیجه می‌دهد؛ و اگر مجرای اصل را «مَجْعُول» (تقیید) بدانیم، برائت از تقیید بی‌معارض جاری است.

صورت سوم: علم اجمالی به وجوب نفساً/غیراً نسبت به یک شیء (وضوء) داریم و صلاة از اطراف علم خارج است؛ لذا معیارهای صورت اول در اینجا جابجا نمی‌شود. ادعای «انحلال» در اینجا، بدون احراز «انطباق معلوم اجمالی بر أحد الطرفين» ناتمام است.

نتیجه صناعی: معیار آقای خوئی در انحلال حکمی، بر پایه «استحقاق العقاب علی کِلا التقدرین» نسبت به وضوء، هم از حیث شرط لازم انحلال (انطباق معلوم اجمالی) نارساست، و هم در جمع آن با برائت جاری در صلاة، گرفتار تناقض می‌شود. بنابراین، خروج صلاة از اطراف علم و تحقق «انحلال» به معنای دقیق صناعی اثبات نشده است. مقتضای صناعیت در صورت ثالثه این است: امتثال «معلوم الوجوب» (وضوء) واجب است؛ و برائت تنها نسبت به تکلیف مستقل فاقد بیان (نفسیت وجوب صلاة، در فرض عدم حجّت) جاری می‌شود. فاین الانحلال؟

خلاصه: دعوی «استحقاق عقاب علی کِلا التقدرین من حیث النذر» خلط میان حیث نذر و حیث شرطیت صلاة است و تمام نیست. تفاوت‌گذاری محقق خوئی میان صورت اولی (احتیاط) و صورت ثالثه (انحلال) محتاج توضیح مبنایی روشن است؛ با صرف علم اجمالی و فقدان مؤمن، مقتضای صناعیت احتیاط است. جعل «تعارض اصول» به عنوان قوام تنجیز، بنفسه محل تأمل است؛ تنجیز، فرع علم و فقدان مؤمن است، و «انحلال» جز با احراز انطباق معلوم اجمالی بر أحد الطرفين تمام نمی‌شود. پس انحلالی محقق نخواهد بود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ